

سلیمان راوش

این نوشته در رابطه به مقاله طرح تجزیه افغانستان
که در برخی سایت ها به نشر رسیده تحریر یافت

تا ستمکش نباشد، ستمگر وجود ندارد

ستمکشی و ستمگری واقعیت همه زمانه بوده و است، از ستمکشی و ستمگری اقتصادی گرفته تا اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و آیینی. آیا این واقعیت تلخ و پلید میتواند پایانی داشته باشد؟ بسیار به اطمینان گفت که آری. اما فقط به یک شرط و آن اینکه ستم کش نخواهد که بار ستمگر را بر دوش کشد و ستمکش به آن مرحله از عقل و درک برسد که بتواند ترفند های ستمگر را تشخیص بدهد و درمقابل تقاضا ها و خواهشات ستمگر جرأت نه گفتن را پیدا نماید. این همان چیزی است که مربوط می شود به رشد و تکامل شعور ستمکش در جامعه.

در طول تاریخ وقتی دقت به عمل آید، ملاحظه می گردد که ستمگر، نه به قوم و ملیت باور دارد، نه به دین و مذهب و نه به زبان و وطن. برای ستمگر همه اینها وسیله ایست در جهت ستمگری. عکس این، در نزد ستمکش قوم و ملیت و دین و زبان وسیله نیست بلکه اصل است. ستمکش وطندار است، خاک وطن هستی، شرف و ناموس او را تشکیل می دهد و با تمام گونه گونی های آن که مشمول اقوام، زبانها، ادیان و مذاهب می باشد آن را زیبا و دوست داشتنی و غنامند می داند.

از آنجایی که مقولات و مفاهیم قوم قبيله و ملیت و دین و زبان در نزد ستمکش وسیله نیست، بلکه هستی انکار ناپذیر زندگی اجتماعی او را در طول تاریخ تشکیل می داده و می دهد، این داشته ها را مقدس و غیر قابل تعرض می شمارد. چیزیکه در نزد ستمگر معنی ندارد و اگر دارد نیز جز وسیله ستمگر به حساب نمی آید.

ستمگران و اهریمن اندیشان سعی کرده که با ایجاد بدی باور های شریفانه ستمکش را که معکوساً متناسب به نفع ستمگران است مورد استفاده قرار بدهد. نکته مهم درطول

تاریخ بشری فقط در همینجا نهفته است. یعنی در باور راستین مردم ستمکش به تقدس زبان و سنت های پاک و قومداری ها بر پایه یک دایره واحد رنگارنگ در سرزمین واحد. اندیشه تعویض ناپذیری و غیر قابل تعرض شمردن مفاهیم و مقولات یاد شده از سوی اکثریت جامعه که ستم می کشند سبب گردیده که ستمگران جامعه چنانکه گفته شد برای ستمگری های خود، این مفاهیم و سنت های مقدس در نزد جامعه را مورد تعرض و تعویض قرار بدهند. شگفتی این تعرض و تعویض از سوی ستمگر در آن است که ستمگر خود تعرض نمی کند، بلکه معترض جعلی خلق می کند و اعتراض مردم را علیه معترض جعلی که در واقعیت رقیب او است بر می انگیزاند. و بدینگونه از غفلت و باور های پاک مردم ستمکش سود می برد و ستم کش را وارد میدان نبرد منافع خویش می سازد. بدین معنی که ستم کش را وسیله بر آورده کردن خواست های خویش می گرداند. در این فتنه، ستمگر خود به خود در رهبری قرار می گیرد و ستمکشان جامعه به دنبال او راه می افتند و از خود لشکر ستمگران را تشکیل می دهند.

بدین گونه ستمگر به بهانه دفاع از باور های مردم، بر مردم و جامعه تعرض می کند و از این تعرض و پرخاش بهره می گیرد. یعنی ستم بر جامعه روا میدارد.

در این مختصری نمی شود که روی تمام واقعیت های پلید که اهریمن (ستمگران) به وجود آورده و می آورد صحبت نمود. بنا بر این از تفسیر و تشریح آن مسایل در می گذریم فقط به مسئله جنگ اقوام و زبان ها که امروز از سوی اهریمن یعنی ستمگران وسیعاً دامن زده می شود می خواهیم پرداخته شود.

در این خصوص نیز، از پرخاشها و نبرد نژاد ها و اقوام و قبایل برای دست یابی به حکومت کردنها از سوی ستمگران که در طول سده ها صورت گرفته صرفنظر می نمایم.

تنها نظر کوتاه به رویداد های چند دهه اخیر کافی به نظر می آید تا دامگه های حادثات به خوبی درک شود که واقعتهایی زمانه ما چه پلیدترین واقعیت های بوده که از سوی شیادان روزگاران ما به وجود آورده شده است. در اثر چپغ و فریاد های این واقعیت های پلید، وحشت انگیز و هراسنده و تهدید کننده جعلی از سوی ستمگران بوده که انسان ستمکش جامعه به ویژه در همین چند دهه اخیر مانند قرون گذشته، کور لال می شوند و عقل، هوش و خرد خویش را از دست می دهند یا به عبارت دیگر عقل و خرد و هوش از ایشان گرفته می شود تا به موجودات معتاد به ستم تبدیل گردند

که نتوانند درد ستم را بر خود از سوی ستمگران احساس نمایند. یعنی نه توان دیدن را داشته باشند و نه توان شنیدن را. در اثر این اعتیاد و فلج شعور مسلماً صلاحیت تفکیک زشت از زیبا را از دست می دهند. نه زشتی ستم را می توانند احساس نمایند و نه زیبایی آزادی از ستم را. در این عرصه بدون شک از درک فتنه ها عاجز می مانند و ناخود آگاه زیر شعار دفاع کاذب ستمگران از قوم و قبیله ، زبان ، دین و وطن به لشکرگاه ستمگران رو می آورند. بار ستمگری آنها را بدوش می کشند و شمشیر به بدست گرفته از ستم ستمگران دفاع می نمایند. این نکته مهم دیگریست که باید عمیق به آن توجه نمود. بدین معنی که به همان پیمانۀ که ستمگران ابلیس گونه هشیاراند و بیدار در بکارگیری ترفند های خویش، به همان اندازه ستمکشان جامعه غافل و ساده اندیش اند. به همین خاطر است که تمام قداست باور های ستمکشان جامعه به بازیهای خرننگ آلوده می گردد و سرنوشت شان از سوی ستمگران عنان زده می شود. و چه بسا درد انگیز و سوگوارانه است که در تیزش فتنه گریهایی فتنه گران و جهل و غفلت ستمکشان، فرهنگیان طویله بند شکم پرستی ، تجمل پرستی ، شهرت طلبی ، زنباره گی و شرابخواری نمی خواهند خمار خویش بشکنند و شجاعانه به افشای فتنه گران و جعل زدایی ستمکشان اقدام نمایند. اگر ستمگران فتنه می آفرینند و ستمگری می کنند، اینها مخمور و خواب زده ستمکشان جامعه را در دامگه هایی ستمگران به خاطر زنده ماندن خویش به تماشا می نشینند. زیاد اگر همت نمایند فقط ناله درد انگیز ستم کشان قبیله خود را از دور می شنوند نه از همه ستم کشان جامعه را. در واقعیت منبع شر و تقویت نیروی ستمگران همین ها می باشند. این ها هستند که برای تداوم زندگی خمارین خود و حفظ شهرت های کاذب شان و مطرح نمودن و مطرح ماندن خود حداقل در بخش از جامعه از هیچ حرکتی هرچند وقیع و پلید باشد روگردان نیستند. همانگونه که ستمگران در این راستا سیر و حرکت کرده و می کنند.

این واقعیت پلید به ویژه طی سه دهۀ اخیر در هئیت چپ و راست کاملاً به اثبات رسیده است. سقوط چپ در افغانستان چنانکه آگاهیم بیشتر به عوامل درونی آن مربوط می شود. و علت اصلی این عامل درونی پیوستن عناصر ضعیف از لحاظ اندیشه و اراده بوده است. چنانچه پس از آن که ناقوسهای خطر در گوشه های شان به صدا در می آید ، الله اکبر گویان به مسجد باند های زبانی و قومی مذهبی که در پاکستان و ایران از سوی {ع و غ} عرب و غرب تیار گریده بود، می شتابند و نماز تسلیم به پای آنها

می گزارند. اینها نه به مارکیسمزم تعلق داشتند و نه از مارکیسمز چیزی می دانستند. همانگونه که در چند سطری بالا در خصلت ستمگران گفته شده اینها نیز مارکیسمز و سوسیالیسمز را وسیله رسیدن به قدرت و شعار نان لباس و خانه را جهت فریب ستمکشان جامعه پیش کشیده بودند. البته { مواضع صفوف حزب یعنی ستمکشان حزب از مواضع ستمگران حزب جداست } . در اثر این پیوستن به باند های قومی و زبانی و مذهبی اهریمنی بود که نه تنها شیرازه هستی کشور به نفع امپریالیسمز و جیره خواران آن، عربستان ، پاکستان و ایران از هم پاشید بلکه باعث گردیدند که هزاران انسان با درد و با فهم را آواره سازند. و جالب اینست که خود از سوی مشتکی از ستمگران دیگر متهم به جنایت می شوند و خواهان محکمه اینها می گردند. در حالیکه بعد از مرحله تره کی و امین هیچگونه سند وجود ندارد که اینها مرتکب جنایتی آنچنانی شده باشند یا این چنینی مانند مجاهدین ، یا به چوروچپاول دارایی های عامه و یا غارت اموال مردم دست داشته و یا به ناموس مردم تجاوز کرده باشند. یگانه جرم اینها فقط و فقط ناراستی در اندیشه و عمل، وحدت شکنی، دورویی، عدم مقاومت ، جاطلبی، غرور جاهلانه، خود پرستی، اتکاه به دبدبه های روشنفکرانه و سرانجام بی اعتقادی و ناباور بودن به آنچه که می گفتند می باشد که در اثر این اوصاف ، عامل و باعث تداوم خونریزی در کشور می توان اینها را شناخت . و نیز در اثر همین ناباوری و عدم اعتقاد بود که زبوانه خلاف عقیده و ایمان شان که مسئله انسان زحمتکش را مطرح می نمودند، عده از ایشان آرایشگر ریش ملا تاجیک شدند و عده دیگر از ایشان به تراشیدن ریش زیر ناف ملا های پشتون ،ملا های ازبک و ملا های هزاره مشغول گردیدند. به یعقین هجوم این اوصاف در وجود اینها بود که کشور را به نابودی گشانند. حتا امروز نیز بر اساس همان بی حرمتی که نسبت به اندیشه و ایدیالوژی خویش داشتند چنان در سکوت خفت آور لمیده اند که شهامت برخاستند دفاع از خویش را ندارند.

به هر حال، گناه اینها در برابر جنایات باند های ساخته شده (ع و غ)عرب و غرب مقایسه مشت با خروار است. پس از اینها نوبت به باند جنایتکاران خرواری می رسد. باند هایی که باز هم به بهانه قوم و زبان و مذهب هشتا در ایران و هفتا در پاکستان از ستمکشان غافل لشکر ها آراستند و به وسیله همین ستمکشان تا توانستند کشور و ملت ما را به نفع خود و بادران بین المللی خود ویران نمودند و از ویرانه های پرگنج ،

گنج ها را دزدیدند و همین اکنون نیز مشغول غارت و دزدیدن می باشند. وسیله غارت این ستمگران بسیج نمودن ستمکشان در جهت لشکر سازی آنها برای برآوردن اهداف اهریمنی که داشتند عبارت بوده از مسله قوم ، زبان و دین و مذهب. ملاحظه گردید که چگونه قوم پشتون را بسیج کردند تا علیه تاجیک ها که قدرت را در کابل یک جانبه و توطئه گرانه غضب کرده بودند، جنگ نمایند. در اینجا فقط قوم و زبان مطرح گردید { زیرا آن روز که دین را برای بر آورد نمودن مقاصد اهریمنی خویش وسیله قرار داده بودند دیگر نمی توانست مطرح باشد}. یکسو مدعی بود که تاجیک ها به حقوق حقه پشتون تعرض و آن را غضب کرده اند و سوی دیگر مدعی بود که پشتون ها تعرض می کنند، باید نابود شان کرد. در نتیجه این فتنه ستمگران، کابل و کابلیان به شمول پشتون و تاجیک و از یک هزار که باهم مانند یک خانواده بزرگ زندگی می کردند به خاک و خون می غلتند و هزار ها انسان ستمکش غافل دیگر جاهلانه به مثابه لشکریان دوسوی منازعه قربانی این فتنه می گردند.

اما سر انجام دیده شد، همین که ستمگران دو سویی شر درمی یابند که از لحاظ توازن قوا در جنگ مساوی اند و بُرد با هیچیک میسر نخواهد گردید، توافق می نمایند که یکی صدراعظم باشد و دیگری رئیس جمهور. ولی ، وای به حال آن ستمکشان غافلی که به بهانه نبرد علیه حکومت تاجیکان در جنب لشکر ستمگران پشتون کشته شدند و زنان شان بیوه و اطفال شان یتیم گردید و وای به حال آن ستمکشان که در جنب لشکر ستمگران تاجیک علیه پشتونها جنگیدند و کشته شدند و زن و فرزند خویش را جا گذاشتند که گدایی نمایند و یتیم بزرگ شوند. دیدیم که نه آن ستمگر مدافع پشتون به قتل و کشتار پشتونها افسوس خورد و نه این ستمگر مدافع تاجیک . گویی لشکریان دوسوی نبرد حیوانات بودند که بار این ستمگران را مکلف بودند بردارند و اگر در زیر بار می میرند ، حیوانات بچاره بودند که بار بُردند و مردند. هیچیک از ستمگران پشتون و تاجیک پاسخ گوی قتل سربازان خود نشدند وحتا نامی از ایشان بیاد ها نیست. و دیدیم که همچنان ستمگران هزاره (خلیلی ، محقق و محسنی و غیره) باهمان سیاف خونخواره و با همان فهیم جلاد که دود از دماغ مردم افشار کشیده بودند سرانجام با هم یکجا شدند. باز هم وای به حال آنهايي که سینه های همسرانش در حضور عام بریده و میخ ها بر فرقه های شان کوبیده شد بود و هزاران طفل و زن و مرد در خانه های خود در افشار در آتش خمپاره و توپ به خاکستر مبدل گردید و عده دیگر که در کانتینر

سوختانده شدند. ولی دیدیم که امروز مدافعین دیروزی آن مقتولین با قاتلین یکجا یکی به روی همدیگر لبخند میزند و دست یک دیگر را می فشردند. این لبخند بی معنی نیست آنها لبخند به حماقت آنهايي میزنند که باور کرده بودند و می کنند که ایشان مدافعین عزت و شرف و هویت و فرهنگ آنها می باشند.

بدون شک باز هم سرانجام همه شاهد خواهند بود که در فرصت نه چندان دور همه ستمگران تاجیک و پشتون و ازبیک و هزاره با طالبان (دشمنان انسانیت) یکجا بر ستمکشان تمام اقوام کشور حکومت خواهند نمود. این واقعیت پلید وقتی تحقق پیدا می کند که ستمکشان باز هم نتوانند باری ستمگری ستمگران را از شانه های خود بدور اندازند. باید گفت، زمانی میتواند باری ستمگران از شانه ها بدور انداخته شود که همه به انسان و انسانیت بیاندیشند و فریب فتنه اهریمن را نخورند. مراجعه بتاریخ به حق ثابت می سازد که پیش کشیدن ادیان، مذاهب، بر تری جویی های نژادی و قومی و کشوری ، زبان و فرهنگ و همه و همه از سوی ستمگران عنوان گردیده اند و دریغ نکرده اند که انسانها را در این تأسیسات خود به خاک و خون بکشانند . یک مثال تاریخی میخواهم اینجا بیاورم. گشتاسب شاه بلخ که آن زمان بلخ و همه قلمرو امروز افغانستان را بنام ایران می نامیدند و فارس که امروز خود را ایران می نامد یکی از ایالت های ایران یعنی افغانستان امروزی بود. تصمیم می گیرد که اسفندیار را که خواهان پادشاهی بجایی پدر خود می باشد نابود نماید. { پدر پسر را برای تداوم سلطنت خویش می خواهد نابود کند} این پدر حریص پسر خود را یعنی اسفندیار را به بهانه اینکه رستم ، دین بهی را قبول نکرده و از فرمان شاه ایران (= بلخ) سر پیچیده است به جنگ رستم در سیستان که مرکز آن هلمند بود می فرستد منظور گشتاسب گسترش دین بهی نبود و او دین و نژاد را بهانه قرار داد تا بتواند اسفندیار را که پسر وی بود و خواهان پادشاهی ،از میان بر دارد و بدست رستم به قتلش برساند. که چنین هم شد. و فردوسی بزرگ با تمام قدرت و بینش خردگرایانه که داشت این فتنه را برای عبرت نسل های آینده بیان میدارد. ضمن آنکه در پایان شاهنامه باری دیگر هجوم و تجاوز اعراب مسلمان را افشا نموده می فرماید:

زیان کسان از پی سود خویش

بجویند و دین اندر آرند پیش

واقعیت این است که وقتی منافع ستمگران مطرح باشد چنانکه گفته آمدیم آنها به هیچ اصل و اصول پایند نیستند. آنها در رابطه های قومی و تباری نه ستمگر پشتون ، قوم خود پشتون را می شناسد و نه ستمگر تاجیک ، تاجیک را و الخ... مگر اولاده احمدشاه درانی پشتون تبار تا به زمان محمد داود خان یکی علیه دیگر قیام نکردند و یکی، یکی دیگر را کور نکردند و به زندان نیاختند و به قتل نرساندند. مگر احمدشاه مسعود تاجیک تبار به توطیة اطرافیان تاجیک اش ترور نگردید. مگر فهیم تاجیک تبار بخاطری منافع خود ،خود را به دامن نمایندگان طالب نیانداخت. خلیلی هزاره با قاتل مردم افشار موقف مشترک اتخاذ نکرد.

آری بانوان و آقایان!

باید خط ستمکش را از ستمگر جدا کرد. موضع و موقف و بینش و رابطه های ستمگر را از ستمکش تفکیک نمود. وقتی این تفکیک نقادانه به عمل آید به روشنی میتوان دریافت که اقوام و ملت ها بد نیستند و میتوان دریافت که در میان همه اقوام و ملت ها فقط و فقط انسان های بد وجود دارد. ستمگر در میان همه اقوام موجود است. دزد و غارتگر و جانی در میان همه اقوام وجود دارد. هیچ قوم و قبیله ای نیست که در آن مفسدین، چابلوسان، جاسوسان ، فرصت طلبان ، خاین به فرهنگ ملی ،هویت ملی و هویت آیینی وجود نداشته باشد.

و نیز میتوان دریافت که اگر ستمکشان به طلسمات ستمگران کشانده می شوند و سپاه و محافظ و نگهبان آنها می گردند،عوامل بسیاری وجود دارد که مربوط می شود به فقر اقتصادی ، بیسوادی ، که همه این عوامل نیز ناشی از فتنه ستمگران می باشد.

پس اکنون سوال می شود که چگونه میتوان ستمکشان جامعه را از حوزه جادویی ستمگران رها ساخت و نجات شان داد. راه رهایی ،جنگ و نابودی این قوم و آن ملیت نیست. یا تجزیه کشور بر اساس زیست اقوام و ملیتها نمی باشد. بلکه افشای دسائیس و فتنه گریهایی ستمگران در تمامی حوزه های قومی و ملیتی می باشد. مهم تر از همه آگاه کردن ستمکشان از طریق کار فرهنگی و اجتماعی . ترویج فرهنگ انسان دوستی در بین ستمکشان جامعه یگانه اصل است که جامعه را از جهل می رهند و کابوس فتنه دجالان ستمگر که تفریق و برتری یک قوم بر قوم دیگر، یک نژاد بر نژاد دیگر، و یک زبان بر زبان دیگر را بر مردم خواسته و می خواهند تحمیل نمایند، از بین برمی دارد.

"شاعر این بیت را بیاد ندارم چون در ذهنم بود نمونه آوردم"

آیا گاهی زند و اوستا را خوانده اید. آیا معتقد به زند و اوستا هستید. بدون شک جواب شما نه می باشد. امروز در سراسر کشور جز در چند کتابخانه شخصی آنهم بطور گمان آیا کتاب اوستا وجود دارد؟. چند نفر زند را مطالعه کرده باشد؟. فکر می کنم در کشور ما اصلاً این گنجینه ها زیر خاک خفته اند و آنهایی که ازش نام می برند، تقلید و شنیدگی بیش نیست. از دیگران شنیده اند که چنین گنجینه های وجود داشته و دارد. آیا کسی به خود زحمت داده که به معرفی این گنجینه ها رسالتمندانه بپردازد و به آموزه های آن جامعه را آشنا بگرداند.

وقتی یک زبان رشد و تکامل می یابد که در جامعه ضرورت به فراگیری آن زبان ایجاد شود. این ضرورت در کدام صورت ایجاد می شود؟ وقتی که چیزی آفریده شود و جامعه به آن آفرینش ضرورت احساس نماید. چند کتاب تاریخ اجتماعی، ادبیات و دیگر عرصه فرهنگی در دو سه قرن پسین تا به امروز نوشته شده است که مردم بخواهد آن را بخواند تا از تاریخ اجتماعی و فرهنگی و هویت ملی و آیینی خود از روزگاران دور تا به امروز آگاه گردند. طی همین دو سه قرن اخیر چند کتاب رومان و داستان و نقد و پژوهش و دیوان شعر سزاوار خواندن داریم؟ گذشته از تحقیق و پژوهش های علمی که در نطفه است،

شاعر عصر من و شما، بانوان و آقایان! در یک سال که چهار فصل است در هر فصل یک شعر می سراید و آنهم هنگامی که ساغر شرابش تهی گردد متوجه پیمانه شعر می شود و چه خمارین شعری می آفریند. پس از چهار پنج سال شانزده تا بیست شعر خود را بنام مجموعه شعری بیرون می کشد و بدینگونه نام شاعر را بالای خود حفظ می نماید. اگر اینها شاعر اند پس فردوسی، مولانا، سنایی، عطار کی ها اند که تاریخ و کلام و تصوف و عرفان و اخلاق و حکمت را با شعر بیان کرده اند و دیوانها دارند. شاعر کسی است که بیانش شعر باشد و آنچه می خواهد بگوید با شعر بیان نماید. هر کی که سال چهار پنج شعر گفت ولو از لحاظ شکل زیبا و از لحاظ مضمون با محتوا باشد چنین آدمی را نمی توان شاعر گفت. زیرا این چنین اشخاص به رسالت و شخصیت شعر در بیان حقایق و واقعیت ها ارزش قایل نیستند و توانمندی شعری در بُعد وسیع مسایل اجتماعی و فرهنگی را ندارند، اینها در شعر سرنوشت خود را با انسانهای جامعه

خود گره نمی زنند. اینها حتی در رساله کگ های محصول چهار پنج ساله تفنن شعری شان به زبان مردم روزگار خود تکیه نکرده و این زبان را صیقل نداده اند بل ادبیات نموده اند و فضل فروشی و خود بزرگ سازی کرده اند. اگر گاهی هم به زبان مردم و برای مردم شعر گفته اند ندانستند که در چه دوره ای از تاریخ زندگی می کنند و چه چیزی را باید به جامعه پیشکش نمایند، رسالت مکانی و زمانی از او چه تقاضا دارد. به همینگونه نویسنده و داستان نویس ما نیز در حالیکه وجب وجب خاک سرزمین شان بزرگترین داستانهای تراژید انسانی را در خویش نهفته دارد اما این نویسنده و داستان نویس عصر من و شما بانوان و آقایان! بجایی آنکه تصویرگر سرنوشت مردم و قصه ها و حادثات اجتماعی باشند، در میان ستمکشان جامعه فتنه می آفرینند تا مگر به کرسی و زارت و ریاست برسند و یا از آن کشور و این محفل مجلل دولتی دعوتنامه به حیث نویسنده سرشناس و متبحر دریافت نمایند. اعطای کرسی و مقام و دعوت از سوی کی ها به عمل می آید؟ مسلماً در جامعه که ستمگران حاکم اند از سوی ستمگران . ستمگران همیشه مداحان خویش را می خواهند تا در رکاب خود داشته باشند. چه خنده دار است که برخی ها گاه آرمونیه می گیرند و غزل خوانی می کنند و زمانی سر کله شان از این خانقاه و آن محفل عرس پیدا می گردد و خود را صوفی و عارف معرفی می دارند ، از ریختاندن هیچ رنگی به سراپای خود دریغ نمی ورزند که شاید بتوانند خود را برای رسیدن به مقامی سزاوار بسازند. این را نیز ناگفته نباید گذاشت که بسیاری از این قماش آدمک ها را پیش از آنکه آنها را کسی در حلقه دانش و خرد به شاگردی پذیرفته باشد استادش خطاب می نمایند. به هر روی این بحث دیگرست که در جایی دیگری مطرح خواهیم نمود .

پس بانوان و آقایان پشتون ، تاجیک ، ازبیک و هزاره! ننگ آلود است اگر ستمگران را نشانسیم و به ستم آنها فقط به منظور هم تباری و هم زبانی وهم کیشی مهر تأیید بگذاریم. عمس این چه شجاعانه و افتخار آمیز خواهد بود که تاجیک، ستمگران تاجیک را افشا نمایند و پشتون ستمگر پشتون را و ازبیک و هزاره ستمگران ازبیک و هزاره را. تنها در این صورت است که میتوانیم ادعا نمایم که ما به انسان می اندیشیم و انسانیت. در دایره انسان و انسانیت که ستمگران بیرون از آن قرار دارند، برتری های قومی ، لسانی و تباری وجود ندارد. انسان آزاد است و حق دارد در میان قوم خود با لسان ، سنت و فرهنگ که دارد زندگی نماید. انسانیت در دایره خویش حکم می کند

که انسان ها مشترکاً مسوؤلیت زمانی ، مکانی و اجتماعی خود را درک نمایند و بر اساس آن به حفظ هویت ملی ، فرهنگی ، آیینی و زبانی مشترک خویش بپردازند. اگر پشتونها به تاریخ هویت‌های خویش پی ببرند که سام و زال و رستم در سیستان (هیرمند و زابل و قندهار) با کدام زبان با کاووس سخن می گفتند و گاتها و اوستا و ودا ها (ریگ ودا) با کدام زبان نوشته شده بود که همه مشترکاً آن را می خواندند و معتقد به آنها بودند هرگز فریب ستمگران را نخواهند خورد که به تاریخ ملی و زبانی قرنا قرنی خویش خط بطلان بکشند و از توطیۀ ستمگران هم تبار خود در محکوم کردن دیگر اقوام آستین بالا بزنند. اگر آنها از افتخارات مشترک که به همه اقوام سرزمین شان تعلق دارند آگاه گردند که چگونه رستم زال سیستانی (زابلی) کک کهزاد رهن و جنایت پیشه (اوغان) را زبون ساخت و از دو سه قرن بدین سو نسل آن کک راهزن فتنه گرانه نام و نشان تاریخی و با شکوه و فرزادگان نسل رستم را به نام و نشان خویش پیوند زده است هرگز حاضر نمی شوند که به آن نام ، خود و کشور خویش را یاد نمایند. اینها واقعیت هایی اند که در دراز مدت باید مورد بررسی قرار بگیرند.

تاجیک ها حق ندارند که قوم پشتون را از لحاظ رشد دانش و فرهنگ عقب مانده خطاب نمایند. این عقب مانی در وجود اینها ذاتی نیست اینها قربانی دسیسه های ستمگران خویش شده اند. به اینها ستمگران شان فقط درس و صفت های بسیار نکوهیده را به مثابه صفت متعالی تزریق نموده اند و این قوم را فریب داده اند. این صفت عبارت است از غیرت جنگجوی و سلحشوری.

کی بغیر از جنگ باشد کار من
جنگ باشد کار من کردار من
شد فرار از جنگ ننگ و عار من
تا بچند ای خصم میترسانیم

گردانی غیرت افغانیم — چون به میدان آمدی میدانیم
صفت جنگجویی درنده خویی آیا صفت مثبت است؟. انسانها را بهترینست که به داشتن غیرت دانش، ادب، انسان دوستی ترحم و شفقت و طن دوستی متصف ساخت ؟ تا به داشتن غیرت جنگ. به نظر می آید که عار داشتن از جنگ افتخار است و بی دانشی و بی فرهنگی عار و ننگ به شمار می آید. ملاحظه می گردد که ستمگران پشتون چگونه ستمکشان را به شیخ کردن بروت ها و ایستاد کردن شف دستارها فریفته اند. تاریخ دوسه

قرن اخیر به وضاحت نشان میدهد که ستمگران این قوم جز اینکه ستمکشان قبیله خویش را به منافع خویش، یا به میدان جنگ که بین دو ستمگر در گرفته فرستاده اند، یا این ها را برای چپاول و غارت به کشور های دیگر بسیج نموده اند. و هرگز هیچگونه زمینه فراگیری دانش و خرد را برای ستمکشان قوم فراهم نکرده اند. زیرا می دانستند که اگر ستمکشان قوم آگاه از تاریخ و دانش شوند، بیخ و بنیاد ستمگران را بر باد می دهند. چه وقیحانه است که حتا کسانی که مدعی روشنفکری می باشد سر به آستان تفتین ستمگران سایده و از تجاوز ستمگران دفاع می نمایند. چنانکه نقل می نمایند که زرغونه انا مادر احمدشاه درانی وقتی آوازه می افتند که احمد شاه در جنگ پانی شکست خورد به میدان حاضر می شود و می گوید: « اوشیریک مادرافغان را خورده و مثل فرزندان شما دلاور و شجاع است و تا دهلی را فتح نکند، از هندوستان بر نمیگردد» آیا مورد تأیید است که به تجاوز قتل و کشتار و غارت هزاران انسان بی گناه یک کشور دیگر مادری به یک چنین فرزند افتخار نماید.

به همین گونه ملاحظه می شود که مدعیان دانش و فرهنگ و روشنفکری از تبار تاجیکان نیز دریغ نمی دارند که خلاف تمام صریح تاریخ از یک دزد (حبیب الله کلکانی) که به تحریک چند عرب که نوکر انگلیس بودند (مجددی ها) علیه نهضت امانی و شاه امان الله خان قیام نمود و زمینه استقرار حاکمیت غیر مستقیم انگلیسها را در وجود ال یحیی (نادر و برداران) ستمگر مهیا گردانید، به حیث عیار و رادمرد و غیره و غیره می خواهند پشتبانی نمایند.

اما خوشبختانه این نکته نیز گفتنی است که بر خلاف تعصب و کور بینی های متعصبین این دو قوم (پشتون و تاجیک) عده از روشنفکران با فرهنگ و رنج کشیده قوم هزاره در افغانستان به ویژه نسل جوان و برومند آن درفش آزادی و آزادی را بر ستیغ خرد بر افراشته و در سایه آن، اهریمن و ستمگران را از هر قوم و قماش که باشد به شلاق نقد می بندند. و چه شجاعانه است که بیشترین شلاق را بر پیکر ستمگران هم‌تبار خود حواله می دارند. اینست فرهنگ متعالی در جهت به انسان اندیشی و رفاء جامعه مشترک همه اقوام و ملیت ها. ایکاش این شیوه عمل را همه روشنفکران اقوام و ملیت های ساکن در کشور ما بیاً موزند تا هیچ ستمگری نتواند که ستمکشی پیدا نموده استخدام نماید. به هر حال، طرح تجزیه و تفکر برتری جویی قومی، زبانی و تحمیل آن بر جامعه کثیرالملیتی و قومی ما، طرح و تفکر ضد ملی می باشد.

البته این اندیشه و دیدگاه من است. به نظر من یگانه راه نجات جامعه ما از چنگال
اهریمن ستمگر که جز بدبختی و فقر و جهل پیام دیگری ندارد همانا اتحاد عمل علیه
ستمگران همه اقوام و ملیت می باشد و بس..
خرد یار و مددگار همه.

یادداشت :

این مطلب را به چند جایی بدون در نظر داشت موضعگرایی سیاسی و فکری شان به
نشر سپردم تا به قرائت همه رسیده باشد.